

فصل‌نامه‌ی علمی زبان و ادبیات فارسی

دانشگاه آزاد اسلامی واحد فسا

س ۱۲، ش ۱ (پیاپی ۲۵)، بهار ۱۴۰۰

صص: ۹۸-۷۳

شاپا: ۸۴۵۷-۲۲۵۱

واکاوی «سبک زندگی» شخصیت‌های رمان «سهم من» بر اساس نظریه آلفرد آدلر

سعیده صمیمی

دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، واحد تبریز، دانشگاه آزاد اسلامی، تبریز، ایران
دکتر پروانه‌ی عادل‌زاده (نویسنده‌ی مسئول)

دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد تبریز، دانشگاه آزاد اسلامی، تبریز، ایران

دکتر کامران پاشایی فخری

استاد گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد تبریز، دانشگاه آزاد اسلامی، تبریز، ایران

چکیده

آلفرد آدلر، مکتب روان‌شناسی فردنگر را بنیان نهاد. سبک زندگی، گسترش و پالایش مفهومی است که آدلر در تلاش برای یک هدف نهایی بیان می‌کند. این مفهوم بارزترین شاخصه‌ی نظریه شخصیتی پویای وی را به نمایش می‌گذارد. سبک زندگی، به عنوان هسته شخصیت، وحدت، فردیت، انسجام و ثبات کارکرد روان‌شناختی فرد را ایجاد می‌کند و شکل‌گیری ویژگی‌های منحصر فردی را توضیح می‌دهد که یک فرد خاص و نیز شکل زندگی وی را مشخص می‌کند، این امر نه تنها در بردارنده هدف اوست بلکه شامل خودپنداره، احساسات نسبت به دیگران و نگرش به دنیا نیز می‌شود. در این جستار، نگارنده بر آن است تا بازنمایی سبک زندگی شخصیت‌های رمان سهم من را بر اساس نظریه آدلر تبیین نماید. نتیجه پژوهش نشان می‌دهد که صنیعی در پرداخت شخصیت‌های این اثر حالات روحی آنان را به تصویر کشیده است. سه تصویر سلطه‌پذیر، سلطه‌جو و انزوایطلب را که صنیعی به تصویر کشیده تداعی کننده تیپ‌های شخصیتی است که آلفرد آدلر در تئوری روان‌شناسی فردی به آنها پرداخته است. نگارنده با تطبیق نظریه روانکاوانه آدلر با رفتار شخصیت‌های سهم من به این نتیجه رسیده است که ریشه‌ی سبک زندگی عوامل نامساعد محیطی در دوران کودکی و دو عامل اثر گذار در این امر یعنی نازپرودگی و طرد و نادیده گرفتن می‌باشد که به عقده‌ی حقارت در شخصیت‌ها منجر شده و هرکدام متناسب با روحیه خود، سلطه‌پذیری، سلطه‌جوی و انزوایطلبی را برای شکل‌گیری شخصیت و سبک زندگی خود برگزیده‌اند.

واژگان کلیدی: آلفرد آدلر، سبک زندگی، رمان سهم من، پری‌نوش صنیعی

Email: saeedehsamimi@yahoo.com

adelzadehparvaneh@yahoo.com

pashaiekamran@yahoo.com

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۹/۰۲/۰۷

تاریخ پذیرش مقاله: ۱۳۹۹/۰۹/۱۲

۱- مقدمه

نقد روانکاوانه نقدی نو در میان نقدهای بینارشته‌ای محسوب می‌شود. در این نقد پژوهشگر یا منتقد می‌کوشد تا زوایای پنهانی، تعارض‌های رفتاری و نشانه‌های روانی موجود در شخصیت مورد نظر را در یک اثر ادبی بکاود تا بدین طریق شخصیت مورد نظر در متن برای تحلیل مهیا شود. پیوند روانکاوی و ادبیات از همان روزهایی آغاز شد که فروید نام‌های ادبی پرآوازه‌ای چون اودیپ و نرگس، یا یوسف و ساد را فراخواند تا بر مفاهیم روانکاوی خود نامی بگذارد و فرضیه‌های پیچیده آن را به کمک بار معنایی آشنای این نام‌ها روشن‌تر و ساده‌تر کند (یاوری، ۱۳۸۶: ۱۸). از منظر نظریه پردازان، نقد ادبی را می‌توان از چند جهت مورد مطالعه قرار داد «نقد ادبی از یک سو به کار گرفتن قوانین ادبی در توضیح اثر است و از سوی دیگر، کشف آیین‌های تازه ممتازی است که در آن اثر مستتر است» (شمیسا، ۱۳۷۸: ۲۲).

علم روان کاوی علمی و تفسیری و بالینی است، روان کاوی نظریه‌ای تکوینی درباره تحول ذهن بشر به مثابه «دستگاه روانی» عرضه می‌کند. علم روان کاوی و در پس آن نقد روان شناختی و بررسی و تحلیل و تحلیل آثار ادبی از منظر روان شناسانه در نیمه دوم قرن نوزدهم و نیمه اول قرن بیستم توسط شماری از متفکرین روان شناس مانند زیگموند فروید، کارل گوستاو یونگ، آلفرد آدلر و دیگران پا به عرصه وجود نهاد. این روانکاوان به مطالعه ادبیات برای اثبات نظریه‌های خود روی آوردند که باعث شد نقد روان شناختی به شکل امروز پدید آید، نکته حائز اهمیت این است که همه روان شناسان در مفاهیم بنیادی و اصول اولیه روانکاوی با یکدیگر وجه اشتراک دارند و آنچه ایشان را از فروید جدا می‌کند تاکید بیش از اندازه او بر نظام زیستی انسان است (صنعتی، ۱۳۸۲: ۵۰-۵۱). سرایندگان بزرگ جهان ادب به بسیاری از نکات مهم روان شناسی عمقی پی برده‌اند و این نکته‌ها در ترکیب خالص و اصیلی که آنها به شخصیت‌های زنده و فعال آثار خود بخشیده‌اند، قابل دید است آن‌طور که می‌توان از برآورد آنها به مجموعه مسائل انسان رسید. بدین خاطر نیز، ادبیات سرچشمه پراهمیتی است که هر چه از نظر محتوی سرشار و سلیس‌تر باشد، به همان میزان، توانایی پذیرش تفسیر و درک فزون‌تر می‌یابد (راتنر، ۱۳۸۸: ۲۲۳).

پری‌نوش صنیعی نویسنده رمان «سهم من» برنده جایزه بوکاچیو سال ۲۰۱۰ ایتالیا می‌باشد. صنیعی در رشته روان شناسی در دانشگاه به ادامه تحصیل پرداخته و طرح دانشگاهی خود را در مشاوره روانی در پروشگاه‌ها و مراکز تربیت شهرداری گذراند و «سالها مدیر یک مرکز تحقیقات بوده است. او پس از بازنشسته شدن، با تکیه بر تحقیقات میدانی شروع به نوشتن می‌کند و سهم من را می‌نویسد. این نویسنده معتقد است وقتی

مشغول نوشتن این کتاب بوده، تصمیم داشته به زبان ساده بنویسد و شخصیت‌هایش آن‌طور حرف بزنند که زندگی می‌کنند» (علیخانی، ۱۳۸۹: ۸۹). صنیعی در این اثر به پردازش شخصیت‌ها و بیان حالات و روحیات آنها در قالب روان شناختی پرداخته است که این امر می‌تواند در بررسی روانکاوانه شخصیت‌های داستان از منظر آلفرد آدلر که رویکردی به دلیل ساختارمندی به صورت یک رویکرد برجسته در نقد روانکاوانه درآمده است، ما را با رهیافت جدیدی در این رمان برساند. در این راستا، نگارنده بر آن است با نقد روانکاوی رمان سهم من بر اساس نظریه آلفرد آدلر و با نگاهی تحلیلی به بررسی پیدایی سبک زندگی شخصیت‌هایی که زاییده ذهن مولف است، بپردازد.

۱-۱- مساله پژوهش و سوال اصلی

به اعتقاد آدلر، ساختار روانی ساختاری یکپارچه است و تفکیک و تجزیه ساختار روانی به اجزای متفاوت که در نظریه فروید مطرح شده است، را رد می‌کند. آدلر تن و روان انسان را ساختاری یکپارچه و کلی می‌داند که در مجموع یک سیستم را تشکیل می‌دهد. این سیستم یگانه و وحدت‌دار علاوه بر اینکه در درون خود منسجم و یکپارچه است با محیط بیرونی نیز تعامل دارد. این سیستم یکپارچه در سال‌های اولیه‌ی زندگی بر اساس آزمایش و خطا، یادگیری، الگو و نتیجه‌گیری شخصی به نوعی باورها و منطق شخصی دست می‌یابد که برای کودک نوعی خط راهنمای زندگی می‌شود و در شرایط دشوار و چالش برانگیز، به یاری کودک درآمده و استرس و حالت ناخشنودی را به حداقل می‌رساند. در واقع، پدید آمدن چنین وضعیتی، همان سبک زندگی است که به اعتقاد آدلر پنج سال و به اعتقاد نو آدلرگراها تا سنین ۱۲-۱۱ سالگی به طول می‌انجامد. سبک زندگی به تدریج تنومندتر شده و تغییر در آن بسیار دشوار می‌شود چراکه تغییر سبک زندگی منوط به شناخت آن است. صنیعی در کتاب معجون عشق‌دور مورد خلق شخصیت‌ها و پردازش تیپ‌های آنها بیان می‌کند، پسران و دختر خانواده در نوجوانی از قم به تهران همراه خانواده مهاجرت کرده‌اند، قم شهری مذهبی و تهران در دهه چهل شهری صنعتی با جذابیت‌های خاص خود همراه بود، تقابل مذهب و تمدن است. با ورود مهاجران به تهران، تداخل فرهنگی شدیدی پیش می‌آید، در این تداخل فرهنگی پسرها آزادتر می‌شوند اما دخترها محدودتر و بسته‌تر می‌شوند (علیخانی، ۱۳۸۹: ۹۴-۹۵).

اکنون سوال اصلی پژوهش این است که:

سبک زندگی شخصیت‌های مهم رمان سهم من چگونه توسط نویسنده به تصویر کشیده شده است؟

۱-۲- اهداف و ضرورت و روش تحقیق

سبک زندگی نوعی بیان حقیقت درونی است که بیش‌تر بر عرضه رفتار عینی فرد که شامل احساسات درونی می‌باشد، تاکید دارد و بدون تردید عوامل محیطی در این امر از اهمیت بسزایی برخوردار است. بشر امروزی معنای خود را در سبک زندگی جستجو می‌کند، اهمیت و جایگاه سبک زندگی مساله‌ای مهم و اساسی به شمار می‌رود چراکه بهبود سبک زندگی، بهبود وضعیت شاخصه‌های اجتماعی، فرهنگی نیز می‌شود در واقع اصلاح سبک زندگی به بهبود شرایط در ابعاد اجتماعی و فرهنگی منجر می‌شود زیرا سبک زندگی مرحله‌ی خروجی و بیرونی و نمایان‌تر وجه زندگی افراد است، برای پی بردن به چگونگی شکل‌گیری سبک زندگی، باید به ریشه‌ها و زیر بناها نگریست. این پژوهش با رویکرد روان‌کاوی می‌تواند راهگشای توجه بیش‌تر به این امر مهم باشد. به طور خلاصه می‌توان گفت، هدف ما در این مقاله بررسی سبک زندگی و تبیین شکل‌گیری سبک زندگی بر اساس عوامل بیرونی و درونی شخصیت‌های مهم در رمان سهم من است، تا از این رهگذر به پرسشی که به عنوان سوال اصلی مطرح شده است، پاسخ داده شود. روش پژوهش در این جستار، کتاب‌خانه‌ای و اسنادی بر اساس شیوه‌ی یادداشت برداری از منابع مکتوب و تحلیل و بررسی آنها می‌باشد.

۱-۳- پیشینه تحقیق

در مورد آثار پرنوش صنیعی، مقالات محدود در مجلات نوشته شده است که می‌توان چند مقاله را به عنوان نمونه آورد، مقاله‌ی سلما ساعدی (۱۳۹۴) با عنوان «رمان سهم من از دیدگاه فمینیستی» که در فصل‌نامه علمی و پژوهشی زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه آزاد واحد سنندج چاپ شده است؛ مقاله‌ی شیرین خمسه و نسرين شیرین‌زاده (۱۳۹۷) با عنوان «تحلیل جامعه‌شناختی رمان سهم من با تکیه بر نظریات لوسین گلدمن» در فصل‌نامه علمی تفسیر و تحلیل متون زبان و ادبیات فارسی (دهخدا) به چاپ رسیده است. مقاله حاضر که به بررسی روان‌شناسی می‌پردازد بر آن است مقوله سبک زندگی را از منظر روانکاوانه مورد مذاقه قرار دهد بر این اساس دیدگاه متفاوتی از رمان مشهور این نویسنده را ارائه می‌دهد که به نوع خود حائز اهمیت است.

۲- بحث و بررسی

مکتب «آلفرد آدلر» و نظریات او نه تنها درباره زندگی سالم یا بیمار به تحقق می‌رسد، بلکه این مکتب از نظر وسعت تحلیل می‌تواند تا دورگاه اشکال تخیل نویسندگانی که عقاید و تفکرات خود را در باره انسان و عالم او تجسم بخشیده‌اند، نیز پیش رود. در نظام

آدلر، زندگی روانی به منزله حرکت پیوسته‌ای است که شکل، شیوه بیان و کنش آن باید به صورت لحظه‌های تبلور یافته‌ای از این حرکت پیوسته، در نظر گرفته شود چراکه در بطن هر حرکت، معنای زندگی و «سبک زندگی» هر فرد نهفته است.

بزرگ‌ترین مفروضه روان‌شناسی آدلر را این باور تشکیل می‌دهد که انسان یک ارگانیسم واحد و خودهمسان است. در حقیقت علت این که آدلر اصطلاح روان‌شناسی فردی را برای نظریه خود برگزید این بود که واژه فرد در ریشه لاتین به معنای بخش ناپذیر به کار می‌رود، یعنی ذاتی که نمی‌تواند مورد تقسیم قرار بگیرد. به بیان دیگر، آدلر معتقد است که هیچ یک از جلوه‌های زندگی را نمی‌توان در حالت انزوا نگاه کرد، بلکه همیشه باید در ارتباط با کل شخصیت فرد در نظر گرفت. انسان، هم نسبت به رابطه میان ذهن و بدن و هم نسبت به فعالیت‌ها و کارکردها مختلف ذهن یک واحد بخش ناپذیر است. به اعتقاد آدلر اصلی‌ترین چالش روان‌شناسی فردی آن است که این واحد را در وجود هر فردی به اثبات رساند. در تفکر، احساس، کنش، آنچه که هشیاری و ناهشیاری گفته می‌شود و نیز در هر جلوه‌ای از شخصیت. آدلر این ساختار شخصیتی خودهمسان و یکپارچه را تحت عنوان «سبک زندگی» فرد بیان می‌کند. مفهومی که بیش از تمامی مفاهیم، تلاش آدلر را برای در نظر گرفتن انسان به عنوان یک کل نشان می‌دهد (فایست و فایست، ۱۳۷۸: ۹۷).

در پیدایی سبک زندگی آدلر به دو مفهوم اساسی «حقارت» و «جبران» اشاره می‌کند، این دو مفهوم اساسی سبک زندگی فرد را معین می‌کند. آدلر معتقد است حقارت‌هایی که در دوران کودکی چه به صورت خیالی و چه به صورت واقعی، فرد تجربه می‌کند، او را بر می‌انگیزد که به طریقی دست به جبران بزند. در شکل‌گیری سبک زندگی عوامل جسمانی و عوامل اجتماعی مهم هستند؛ حق تقدم با عوامل جسمانی است، اما تجارب اولیه اجتماعی کودک نیز نقش مهمی دارد. به همین دلیل آدلر به ساختار خانوادگی فرد توجه زیادی دارد و ترتیب تولد فرد را در خانواده با خصوصیات رفتاری متفاوت با اهمیت می‌داند (خوروش، ۱۳۹۴: ۹۹).

«احساس حقارت» و «عقده حقارت» دو اصطلاح مشهور روان‌شناسی فردی است که به محاوره‌های معمولی نیز منتقل گشته، در زبان مردم به کار می‌روند. آدلر با تشریح و توصیف دقیق و صحیح از این دو پدیده به آنها عمق بخشید و این دو اصطلاح را اساس تمام نظریات روان‌شناسی فردی قرار داد.

بر حسب نظریه آدلر احساس حقارت یکی از مهم‌ترین واقعیت‌های زندگی روانی بشر است و اهمیت آن از این جهت است که احساس حقارت پدیده‌ای اتفاقی یا تصادفی نیست

بلکه با سرشت انسان در آمیخته است.

آدلر در کتاب مفهوم زندگی‌بیین می‌کند: «راستی چه کسی می‌تواند در این امر تردید کند که طبیعت به جبران بسی مهری‌اش در مورد انسان، نیرویی از حقارت به او عنایت کرده تا به این وسیله پیوسته رو به جوانب مثبت زندگی داشته و برای تامین خویش و غلبه بر مصائب زندگی بکوشد. من بیش از این بر این موضوع تکیه کردم که انسان بودن، یعنی احساس حقارت کردن» (راتنر، ۱۳۹۰: ۴۰).

احساس حقارت می‌تواند از تکامل طبیعی جلوگیری کند و آن هنگامی است که فرد کاملاً در این احساس غوطه ور شده با دست و پا زدن بی‌حاصل، بخواهد خود را از این وضعیت نجات بخشد. در این حالت بد بینی و وحشت را بر عقده حقارت می‌گشاید و فرد در حیطه اختلالات روانی قرار می‌گیرد.

از نظر آدلر، منظومه خانواده اولین محیط اجتماعی را تشکیل می‌دهد. هر کودکی می‌کوشد تا در این منظومه با رقابت ورزی، مورد توجه قرار گیرد و برای خود موقعیتی به وجود آورد. «آدلر خاطر نشان می‌کند دو نوع از تجربیات کودک به طور اخص ممکن است به عقده حقارت بیانجامند. یکی از این دو «لوس کردن» است، که در اثر آن کودک هیچ یک از کارهای خود را انجام نمی‌دهد و سایرین او را مورد حمایت افراطی قرار می‌دهند و ناز پروده بار می‌آورند. مورد دیگر، «طرد کودک و مورد غفلت قرار دادن» اوست، که به موجب آن با کودک همانند فردی مطرود رفتار می‌شود و او مراقبت مورد نیاز را دریافت نمی‌کند» (فرگوسن، ۱۳۹۵: ۳۳). اما مشخصه اصلی در این دو مورد «ترس از زندگی است که این ترس را با ستیزه ورزی و ردّ همه مقولات تربیتی تعادل می‌بخشد» (راتنر، ۱۳۹۰: ۴۱). کودکی که مورد توجه افراطی قرار گرفته است، با این اعتقاد بزرگ می‌شود که دیگران باید از وی مراقبت کنند. چنین کودکی، ناتوان از کمک کردن است و اعتماد به نفس اندکی دارد. کودک طردشده و مورد غفلت قرار گرفته احساس ناتوانی در یاری رسانی دارد، زیرا دیگر افراد از کارهای وی استقبال نمی‌کنند و تلاش‌های او را نادیده می‌گیرند. یاس در هر دو دسته از کودکان آشکار است (فرگوسن، ۱۳۹۵: ۳۳-۳۴).

در این نقطه، حرکت روانی به حال سکون و سکوت در می‌آید به این معنی که کودک قادر به غلبه بر ضعف نارسایی‌های خود نیست و به ناچار چاره‌ای جز این ندارد که با یک تعادل بخش تخیلی «جبران کاذب» خود را در اختیار محیط بگذارد (راتنر، ۱۳۹۰: ۴۱). در دیدگاه آدلر، هر کودک از بدو تولد فعالانه تجربه‌های خود را کامل می‌کند و طرح‌واره‌های ذهنی که زیر بنای ماهیت روان پویایی و اجتماعی آنها است، را تشکیل می‌دهند. در حقیقت طرح‌واره‌های ذهنی، نشان دهنده نوعی منطق شخصی است که برای

کودک معنا دار است حتی اگر بزرگسالان طرح‌واره‌ها را غیر منطقی و نامعتبر دانند. آدلر معتقد است کودک تا حدود ۶ تا ۵ سالگی نوعی سبک زندگی ایجاد می‌کند که شیوه‌ای از ارتباط برقرار کردن با جهان است. این سبک زندگی شامل هدف زندگی و خود پنداره اساسی، دیدگاهی از جهان و نوعی شیوه بنیادین برخورد با موقعیت‌های زندگی (روال کار) است که در طول عمر نسبتاً ثابت می‌ماند (درایکوس، ۱۳۸۹: ۴۸-۴۹). از منظر آدلر، مشکلات روان رنجورانه مربوط به سبک زندگی آنهاست. در حقیقت آدلر، سبک زندگی را به عنوان نقشه راه فرد در جاده زندگی معرفی می‌کند. به باور آدلر، بینش یافتن مراجع به مشکلات، الزاماً تغییر سبک زندگی را به دنبال ندارد، بلکه فلسفه زیرین سبک زندگی باید تغییر کند. این فلسفه از پنج نگرش تشکیل شده است: ۱- نگرش به خود، ۲- نگرش به مردم، ۳- نگرش به جنس دیگر، ۴- نگرش به چالش‌های زندگی و ۵- نگرش به زندگی. به اعتقاد آدلر، این پنج نگرش از کودکی تا دوران نوجوانی به تدریج شکل گرفته، تنومند می‌شوند و نحوه رویارویی با سه تکلیف زندگی در کار، عشق و گرایش به هم نوع (هم نوع جویی) را تعیین می‌کند (همان: ۵۰-۵۱). در نتیجه چهار نوع سبک زندگی یا تیپ را به وجود می‌آورد که سه نوع اول آن ناسالم و فقط نوع آخر سالم است.

۱- گیرنده (سلطه پذیر): توقع دارد که دیگران اسباب رضایت او بشوند، بنابراین به دیگران وابسته و دریافت کننده است.

۲- حاکم (سلطه جو): در این تیپ تلاش برای رسیدن به برتری زیاد و علاقه اجتماعی کم است. بدون ملاحظه دیگران رفتار می‌کند و نوع افراطی این تیپ به دیگران حمله می‌کند. آزارگر، بزهکار و جامعه ستیز هستند. نوع خطرناک این تیپ الکی، معتاد یا خودکشی می‌کنند. آنها باور دارند با ضربه زدن به خودشان به دیگران هم صدمه می‌رسانند. آنان تهاجمی، قاطع و زرنگند و در ارتباط با فعالیت‌های اجتماعی تهدید کننده هستند.

۳- اجتنابی (انزواطلب): از مشکلات و چالش‌ها دوری می‌کند. برای روبه رو شدن با مشکلات زندگی هیچ تلاشی نمی‌کند، با اجتناب از مشکلات از هر گونه احتمال شکست دوری می‌کند و از مشارکت پایین با مردم برخوردارند.

۴- سودمند اجتماعی: علاقه اجتماعی بالا به شکل همکاری کننده، مسئولیت پذیر، همدلی و مشارکت با دیگران را دارد (علیزاده، ۱۳۹۸: ۴۳).

۲-۱- تحلیل روانکاوانه‌ی «سبک زندگی» شخصیت‌های رمان سهم من

برای تبیین سبک زندگی شخصیت‌های رمان سهم من می‌توان از «درخت سبک زندگی» وام گرفت. آدلر و پیروانش زندگی هر فرد را از شکل‌گیری تا پیامدها و آثارش به یک درخت تشبیه کرده‌اند. ریشه‌های این درخت همان ریشه‌های سبک زندگی است که

شکل‌گیری آن را بیان می‌کند. ساقه‌های این درخت درباره اعتقادات و نگرش‌های کلی افراد است. شاخه‌ها و سرشاخه‌های این درخت، وظایف زندگی هستند. سبک زندگی در سه سطح فردی، خانوادگی و اجتماعی مطرح می‌شود در حقیقت سبک زندگی کل درخت است. درخت سبک زندگی برگرفته از نظریه آدلر که توسط پیروانش ترسیم شده است، نشان می‌دهد، این درخت مثل همه درختان دارای ریشه، ساقه، شاخه و سرشاخه‌هایی است که تمام ریشه‌ها، آوندهای موجود در ساقه و شاخه و سرشاخه‌ها در تعامل با یکدیگر و با محیط هستند؛ تک‌تک آوندها از تک‌تک ریشه‌ها اثر پذیرفته و بر تک‌تک شاخه‌ها و سرشاخه‌ها اثر می‌گذارند. در نتیجه این فرایند چهار سبک زندگی که تحت الشعاع کل درخت هستند شکل می‌گیرد که سه مورد از آنها ناسالم است و تنها یک مورد سالم و مطابق با علاقه اجتماعی نمود پیدا می‌کند. ریشه درخت سبک زندگی در کودکی است؛ این ریشه‌ها شامل: سلامتی، ظاهر فرد، وضعیت اقتصادی و اجتماعی خانواده، نگرش‌های والدین، شکل جمعی خانواده و نقش جنسیتی است.

ساقه درخت سبک زندگی همان نگرش‌های کلی حاکم بر سبک زندگی با الگوهای نسبتاً ثابت از تفکر، احساس و عمل است. نحوه نگرش به خود، نحوه نگرش به مشکلات، نحوه نگرش به دیگران، نحوه نگرش به جنس دیگر و نحوه نگرش به زندگی است. در انتها شاخه‌ها و سرشاخه‌های درخت سبک زندگی که شامل وظیفه اجتماعی، وظیفه شغلی و وظیفه عشقی جنسی است (کاویانی، ۱۳۹۷: ۸۶-۸۸).

آدلر تاکید می‌کند که طفولیت و اوایل کودکی سال‌های تکوینی است که سبک زندگی اولیه بنا می‌شود. او یادآور می‌شود که ماهیت سبک زندگی که بستگی به تعامل کودک با والدین خود دارد، ریشه می‌گیرد. رمان سهم من، نسل بین سال‌های «۱۳۱۵ تا ۱۳۳۰» را به تصویر کشیده است. در انعکاس شخصیت‌های رمان سهم من، با دو رویکرد متفاوت والدین در برخورد با فرزندان روبه‌رو هستیم. وضعیت اجتماعی خانواده که از طبقه مذهبی و کاملاً سنتی است؛ و صنیعی عمداً شهر قم را انتخاب کرده است تا به مخاطب مذهبی بودن این خانواده را به روشنی تبیین نماید «من می‌خواهم از مذهبی‌ترین شهرستان بیایند، چون ما از قم مذهبی‌تر نداریم» (علیخانی، ۱۳۸۹: ۹۴) و با تداخل مذهب افراطی و زندگی سنتی ما را با رویکرد مرد سالارانه مواجه می‌کند. نگرش والدین به فرزندان در این خانواده کاملاً متناقض و دیالکتیکی است. بحث جنسیتی از شاخص‌ترین علت تناقض نگرش‌ها است؛ پسران خانواده در محبت غرق و دختران خانواده در بی‌توجهی و طرد گرفتار شده‌اند. این عامل باعث شده است تا پسران بر دختران حاکمیت داشته باشند و با دخالت در زندگی خواهران نقش مخربی را ایفا کنند. صنیعی برای این که عمق تفاوت

جنسیتی را نشان دهد، مهاجرت این خانواده را از قم به تهران طراحی می‌کند تا تقابل مذهب و تمدن را برای مخاطب‌گویاتر کند، با ورود مهاجران به تهران، تداخل فرهنگی شدیدی پیش می‌آید در این تداخل فرهنگی پسرها آزادتر اما دخترها محدودتر می‌شوند. مواردی که ذکر شد، ریشه‌های سبک زندگی شخصیت‌ها را تشکیل می‌دهند که این عوامل باعث شکل‌گیری ویژگی‌های منحصر به فرد در پسران و دختر خانواده می‌شود و هر یک براساس دریافت، تفکر و احساس؛ هدف، خودپنداره، نگرش نسبت به دیگران و نگرش به دنیا را جهت می‌دهند و به عنوان ساقه و تنه‌ی درخت سبک زندگی مطرح می‌شوند. این پنج نگرش از کودکی تا دوران نوجوانی آنها به تدریج شکل می‌گیرد و تنومند می‌شود، تا نحوه رویایی این شخصیت‌ها با سه تکلیف مهم زندگی یعنی مشکلات حرفه‌ای، دوستی و عشق و ازدواج به عنوان شاخه‌های درخت تکمیل شوند.

به اعتقاد آدلر «نازپروردگی مهم‌ترین عامل انسداد تکامل روانی است و شیوه تربیت نازپرورده به گرمای گلخانه‌ای می‌ماند که جو یک محیط پرورش غیر طبیعی را پدید می‌آورد و فاقد توانایی جرات زندگی بخشیدن و توسعه دادن به احساس همبستگی کودک است» (راتنر، ۱۳۹۰: ۱۳۰). کودکان لوس یا نازپرورده با بی‌اعتمادی به توانایی‌های خود رشد می‌کنند زیرا همیشه دیگران کارهای آنها را انجام می‌دهند. آنان از احساس عمیق حقارت ناشی از این باور آزار می‌بینند که عبور از موانع کودکی به تنهایی امکان پذیر نیست. «سرانجام سهل انگاری نیز ممکن است به عقده حقارت منجر شود زیرا این نوع کودکان اساساً «ناخواسته» بوده و با فقدان اعتماد به توانایی‌های خود برای مفید بودن و به دست آوردن عواطف و احترام به دیگران رشد می‌کنند (هجل و زیگلر، ۱۳۷۹: ۱۰۲). این تمایزهای دوران کودکی پسران و دختران خانواده، نقشی بحرانی در ظهور روان‌رنجوری در بزرگسالی آنان را به همراه دارد. چرا که آنها با بحران هویت و ارزش مواجه هستند و از نبود اعتماد به نفس رنج می‌برند. نبود اعتماد به نفس باعث گسستگی و دوپارگی بین من حقیقی و من ایده‌ال می‌شود، در نهایت به عقده حقارت منتهی می‌شود و هر کدام از آنها به سبک و تیپ متناسب با عقده حقارت خود متوسل می‌شوند.

۲-۲- سلطه پذیری یا تیپ گیرنده

افراد سلطه پذیر، کسانی هستند که روح بندگی دارند در موقعیت‌هایی هم که به قوه ابتکار عمل نیاز است، سازگاری ندارند. این افراد وقتی از دستورات دیگران اطاعت می‌کنند، احساس راحتی دارند. این افراد با قوانین و مقررات دیگران زندگی می‌کنند و به ناچار در پی موقعیت‌های ذلیل کننده هستند. از منظر آدلر «قانون نانوشته‌ای در باره جنس زن وجود دارد که بسیاری از افراد بر آن صحنه گذاشته‌اند، این است که زن باید

سلطه پذیر باشد. آنها معتقدند زن‌ها تنها از لحاظ سلطه پذیری معنا پیدا می‌کنند. با وجود اینکه همین افکار و تعصبات روابط انسان‌ها را تیره و تار کرد و از بین برد، اما نمی‌توان آنها را از اذهان خارج کرد. حتی بسیاری از زنان هم بر همین عقیده‌اند و آن را قانون جاودانی و ازلی می‌دانند که باید از آن اطاعت کرد» (آدلر، ۱۳۷۹: ۱۷۶).

معصومه کاراکتر اصلی در رمان، در محیطی زندگی می‌کند که تبعیض جنسیتی از رفتارهای شاخص خانواده‌اش است شعار مادر خانواده که نقش برجسته‌ای در تربیت بچه‌ها دارد، این است که «اون مرده ولی تو دختری» (صنیعی، ۱۳۹۵: ۶۱). این رابطه خشن و ناهنجار و ناسالم در مورد معصومه به حدی است که به جنسیت خود نیز معترض می‌شود و آرزو می‌کند «ای کاش منم پسر بودم» (همان: ۱۶). رفتار پر تناقض مادر یعنی تایید رفتارهای پسران و بی توجهی به معصومه، او را بیش از پیش به وادی عقده حقارت سوق می‌دهد. «آدلر بر خلاف فروید معتقد است که زندگی روانی زنان اساساً مانند زندگی روانی مردان است و فرهنگ مردسالار طبیعی نیست، بلکه ثمره‌ی مصنوعی تحول تاریخ است. به عقیده آدلر، رسوم فرهنگی نه آناتومی بر خیلی از مردان و زنان تاثیر می‌گذارد تا بر اهمیت مرد بودن، بیش از حد تاکید کنند، وضعیتی که او آن را نرینه‌نمایی نامید» (فیست و فیست، ۱۳۸۸: ۱۰۴).

مادر معصومه علاوه بر تحقیر او، سعی دارد خط مشی مطلق خانواده‌شان را به او متذکر شود؛ اینکه او مرد است و تو دختر! به این معنی که دختر در محیط خانواده و اجتماع به حداقل‌ها باید قانع باشد و همیشه مطیع باشد. به اعتقاد آدلر، نرینه‌نمایی باعث می‌شود تا «زن‌ها، زن بودن را پست بدانند و این وضعیت اسفبار و غیر طبیعی، علت بسیاری از اختلافات زناشویی، مشکلات برتری و عقده حقارت است» (همان: ۱۰۴). در خانواده معصومه، دختر به عنوان موجودی بی‌ارزش تلقی می‌شود، و احمد برادر معصومه او را فردی بی‌ارزش خطاب می‌کند و به مادرش می‌گوید «چیه هی خرج این دختر می‌کنی، دختر که فایده نداره» (صنیعی، ۱۳۹۵: ۱۵).

به اعتقاد آدلر «به خیلی از پسرها آموخته می‌شود که مرد بودن به معنی جسور بودن، قوی بودن و مسلط بودن است. مظهر موفقیت برای پسرها برنده شدن، قدرتمند بودن و در راس بودن است» (فیست و فیست، ۱۳۸۸: ۱۰۵). «هیچ دفاعی ممکن نبود [معصومه] به طور کامل خلع سلاح و تسلیم شده.» (صنیعی، ۱۳۹۵: ۶۷) از سوی دیگر به باور آدلر «دخترها معمولاً یاد می‌گیرند منفعل باشند و وضعیت حقیری را در جامعه بپذیرند، از خودشان بیزار شده و شدیداً درمانده و مطیع می‌شوند و تسلیم این عقیده می‌شوند که آنها موجودات حقیری هستند» (فیست و فیست، ۱۳۸۸: ۱۰۵). معصومه که دچار عقده

حقارت شده است جبرا به عقایدی وابسته می‌شود که کاملاً مغایر با سرشت اوست؛ یعنی برابری هر دو جنس که با سرشت انسان‌ها همخوانی دارد «تاییدهای قاطعانه مردها به فریب زن اختصاص یافته است. مرد می‌خواهد او را در برهان ذوحدین خود گرفتار کند: یا موافقی یا موافق نیستی؛ سیستم اصول به نام همه پذیرفته شده است، زن باید موافق باشد؛ زن اگر رد کند، تمام سیستم را طرد می‌کند؛ اما نمی‌تواند این‌قدر تند برود؛ و از طرفی نمی‌خواهد تسلیم شود اما امکان‌های لازم را برای این که جامعه دیگری بسازد، ندارد؛ با این همه به این جامعه ملحق نمی‌شود. در نیمه راه طغیان و بردگی، با کراهت به اقتدار مردانه رضایت می‌دهد» (دوبوار، ۱۳۸۵: ۵۲۳).

بدون شک مادر خانواده در پذیرش فرهنگ نرینه‌نمایی دخیل است «والدین ما اغلب شیوه‌های تربیتی خود را از کسانی آموخته‌اند که دانش و آگاهی بسیار ناچیزی نسبت به آموزش و پرورش کودک داشته‌اند، یعنی از گذشتگان و بسیاری از باورهای تربیتی رایج گذشته و حال، گاه قرن‌ها نسل به نسل گشته و به امروز رسیده که اصول و باورهایی مبتنی بر جهل و خرافات و نادانی بوده است» (فوروارد، ۱۳۹۸: ۱۹). معصومه نیز در این دور باطل بی‌اختیار گرفتار شده است. در این فرهنگ مردها فرمان می‌رانند و زنان باید اطاعت می‌کردند و این حقیقت یعنی قانون نانوشته‌ی سلطه‌پذیری زن، که در خانواده آن‌ها امری عادی است. البته دختر خانواده چاره‌ایی جز تسلیم ندارد و در اجبار تحت انقیاد دیگران قرار می‌گیرد. چرا که «گویا خود زن نیز قبول دارد که جهان در مجموع مردانه است، آن را مردان ساخته‌اند، اداره کرده‌اند، امروز نیز بر آن تسلط دارند؛ اما زن خود را مسئول در نظر نمی‌گیرد، قرار است که زن کهنتر و وابسته باشد، زن، درس خشونت فرا نگرفته است، هرگز به مثابه نفس در برابر دیگر اعضای جامعه سربر نیاورده است؛ زندانی تن و اقامت خود است، در قبال خدایانی با سیمای انسانی که هدف‌ها و ارزش‌ها را تعیین می‌کنند؛ خود را دارای حالت انفعالی در نظر می‌گیرد...، آن‌ها حقایق و قوانینی که مردان دیگر پیشنهاد می‌کنند، باید بدون بحث بپذیرند. سهم زن اطاعت و احترام است» (دوبوار، ۱۳۸۵: ۵۰۴).

آنچه در فضای خانواده معصومه مشهود است تابعیت محض مادر خانواده، از پسران است؛ پسران خود را در در سیمای خدایانی قرار می‌دهند که ارزش‌ها و هدف‌های اعضای دیگر خانواده را آنها تعیین می‌کنند. معصومه بعد از شکست عشقی که می‌خورد به اجبار خانواده مجبور به ازدواج با حمید می‌شود. مادرش با اجبار و تهدید او را سر سفره عقد می‌نشاند «داداشات قیمة قیمة می‌کنن. از صبح تا حالا احمد چاقو رو تو جیبش گذاشته و گفته اگه یه کلمه حرف بی ربط زد همین جا خلاصش می‌کنم» (صنّعی،

۱۳۹۵: ۱۰۴). به اعتقاد آدلر «یک زن به سختی می‌تواند در دنیایی که به وسیله مرد تعیین می‌شود خود را با نقش زنانه‌اش منطبق سازد. در این اختلافات ارزشی که میان مرد و زن برقرار است و از تعصبات و اعتقادات بی معنای اسطوره‌ای سرچشمه می‌گیرد، به عقده حقارت در زن منجر می‌شود و همین خود قهرا بر تمام تظاهرات زندگی اثر می‌گذارد» (راتنر، ۱۳۹۰: ۴۲).

یکی از شاخه‌های درخت سبک زندگی تکلیف عشق است، به اعتقاد آدلر، عشق فقط هیجان نیست، رابطه است و بلکه اغلب هدف است. می‌تواند ابزار قدرتمندی در روابط زناشویی باشد. عشق می‌تواند برای فرد احساس خیالی خوشبختی بیاورد یا برای فریفتن و کنترل طرف مقابل استفاده شود. (فرگوسن، ۱۳۹۴: ۵۸). تصویری که صنیعی از عشق معصومه ترسیم کرده است، مخاطب را با فرد شکست خورده در عشق مواجه می‌کند، چه عشقی که در دوران مدرسه به سعید داشت و چه ازدواج با حمید. معصومه از وصال با سعید ناامید شده است و در جستجوی عشق رمانتیک است «در درونم ارتباطی محکم هر چند ناگفته با او [سعید] احساس می‌کردم... اصلاً آن چنان از درون گرم بودم که هیچ احساس سرما نمی‌کردم... در این میان از هر فرصتی برای خواندن نامه که عزیزترین و باارزش‌ترین شیء زندگی بود استفاده می‌کردم... در رویاهایم در نهایت عشق و سعادت بودم، سعید شوهری نمونه، مردی آرام، خوش خلق، مهربان، محبوب، فهمیده و با شعور بود، هرگز با من دعوا نمی‌کرد، مرا تحقیر نمی‌کرد، وای که چقدر دوستش داشتم، آیا هرگز زنی آن چنان که من عاشق سعید بودم مردی را دوست داشته است؟ کاش می‌شد تنها در رویا زندگی کرد» (صنیعی، ۱۳۹۵: ۸۵). به اعتقاد آدلر «عشق رومانیک رویای فرد ناامید است که خوشبختی را در آینده باور ندارد و برای تسکین ناامیدی‌اش آن را جستجو می‌کند» (علیزاده، ۱۳۹۸: ۷۸). به باور درایکوس «عشق موفق نادر است زیرا معمولاً مردم آن را تبدیل به ابزار می‌کنند، از این رو معمولاً علاقه اجتماعی دیده نمی‌شود. بر این اساس عشق سالم آکنده از علاقه اجتماعی؛ همدلی، مسئولیت‌پذیری، همکاری و مشارکت، دلگرمی، شجاعت، احساس برابری و پذیرش خود است» (درایکوس، ۱۳۸۹: ۵۵). معصومه بعد از ازدواج اجباری با حمید وابسته او می‌شود «در درون من هیچ احساسی برای غریبه [حمید] وجود نداشت، فقط می‌خواستم برگردد، تا اولاً از این بلا تکلیفی خلاص شوم ثانیاً، احتیاج به پول برای ادامه زندگی داشتم ثالثاً، به هیچ وجه مایل به بازگشت به خانه پدری نبودم. واقعیت این بود از پناهگاه جدیدی که یافته بودم و از این زندگی خوشم آمده بود» (صنیعی، ۱۳۹۵: ۱۱۹). اصولاً آدلر ازدواج را نیازمند نوعی همکاری و مشارکت می‌داند در رویکرد آدلری، ازدواج در راستای تکالیف زندگی و در پی من‌ایده‌ال

است. ازدواج بخشی از حرکت سبک زندگی به کمال است که به زندگی فرد انسجام و یگانگی می‌دهد. همچنین ازدواج نیاز زیستی اجتماعی است که فرد در عشق، تعلق، قدرت، حمایت، امنیت یا هر نوع نیاز دیگر دنبال می‌کند. اگر فرد در انتخاب ناهشیار باشد و در انتخاب ایده اشتباه کند ناکامی ایجاد می‌شود و حرکت سبک زندگی مختل می‌شود. بی‌شک یک پایه این ایده در تعلق و پایه دیگر در گریز از احساس کهنتری است. هر ایده و هدفی غیر از علاقه اجتماعی کیفیت زندگی را کاهش خواهد داد (علیزاده، ۱۳۹۸: ۶۱). آنچه مشهود است، ازدواج معصومه گریز از کهنتری است که این امر او را گرفتار تسلسل باطل نموده است.

معصومه از حمید توجه و عشقی دریافت نمی‌کند، اما به خاطر ایجاد عقده حقارت که «به تدریج تقلیل شهامت را در خود توسعه می‌بخشد» (راتنر، ۱۳۹۰: ۴۳). نقاب سلطه پذیری به خود زده، با وجود بی‌توجهی حمید، وابسته‌اش می‌شود هر چند به واسطه‌ی غیبت‌های طولانی، معصومه همیشه از تنهایی شکوه می‌کند اما جرئت اعتراض به خود نمی‌دهد. به اعتقاد آدلر زن سلطه‌پذیر دیر یا زود وابسته می‌گردد و از لحاظ اجتماعی عقیم می‌شود. چرا که اطرافیان او به این سلطه‌پذیری عادت می‌کنند. در خانواده معصومه سلطه‌پذیری زن جزء سرنوشت محتوم و بارز است به‌طوری که عدم سلطه‌پذیری زن باعث بروز اختلافات می‌شود. سلطه‌پذیری در خانواده آنها امری عادی برای مردان خانواده است و در بعضی موارد اندک که جنس مونث مخالفت می‌کند از او می‌رنجند. حتی جرات سوال کردن را از معصومه سلب کرده‌اند و هر گونه اظهار نظر و انتقادی که بر خلاف میل آنها است او با تنبیهی سخت روبه‌رو می‌کند چنان‌که، وقتی معصومه از رفتار احمد انتقاد می‌کند باواکنش تند وی روبه‌رو می‌شود «چون من فهمیدم یواشکی می‌ره خونه پروین خانم، این حرف‌ها را برام درآورده» (صنیعی، ۱۳۹۵: ۶۵). چراکه «به قول احمد مردا قبل از اینکه زن بگیرند هزار کار می‌کنند» (همان: ۸۶).

احساس حقارت یا عقده حقارت باعث بروز مشکلات روانی در معصومه می‌شود که اولین و مهم‌ترین مشکل، از بین بردن اعتماد به نفس و ایجاد گسستگی در روان او است که حرکت روانی او را به حال سکون و سکوت در آورده است، این که همواره در خود احساس ناتوانی می‌کند، به توانایی دیگران بیش‌تر توجه می‌کند تلویحا بازتاب خودکم بینی معصومه، توسط نویسنده برای مخاطب انعکاس داده شده است «به تو [شهرزاد] حسودی می‌کنم همیشه آرزو داشتم مثل تو باشم. تو یک زن فوق العاده هستی با این همه سواد، شهامت، قدرت، توانایی تصمیم‌گیری، همیشه فکر می‌کردم حمید آرزوی زنی مثل تو را داشته... ولی خودمو شایسته حسادت نمی‌بینم مثل اینکه یه آدم معمولی

به ملکه انگلستان حسادت کنه» (همان: ۲۳۷). معصومه تا حدی اعتماد به نفس خود را از دست داده است که حتی خود را شایسته حسات به شهرزاد نمی‌داند. آدلر به «رشک» اشاره نموده است و آن را این‌طور بیان کرده است فاصله‌ی میان فرد و هدف والای او، به شکل عقده‌ی حقارت و خود کم بینی بروز می‌کند. این عقده فرد را سرکوب می‌کند و بر کل رفتار و نگرش او نسبت به زندگی، تاثیر می‌گذارد، به طوری که تصور می‌شود با هدفش بسیار فاصله دارد. ارزیابی پایینی که فرد از خود دارد و نارضایتی دائمی او از زندگی، شاخص‌های همیشگی و ثابت او هستند. فرد وقت خود را صرف ارزیابی موفقیت دیگران می‌کند و دغدغه خاطرش این است که دیگران در مورد او چه فکر می‌کنند. این فرد همیشه قربانی بی‌اعتنایی است و احساس می‌کند بین او و دیگران تبعیض قائل می‌شوند. احساس رشک که همزمان با ارزیابی دائمی موفقیت دیگران به انسان می‌دهد، به شادمانی نمی‌انجامد (آدلر، ۱۳۷۹: ۱۵۴).

معصومه توانایی روبه رو شدن با مشکلات را در خود نمی‌بیند؛ با از دست دادن اعتماد به نفس و خودکم بینی به او حالت استیصال دست می‌دهد، توان مقابله با مشکلات را از دست می‌دهد به جای حل مشکلات، با احساس بیچارگی و درماندگی مواجه می‌شد» بدجوری احساس بیچارگی می‌کردم» (صنیعی، ۱۳۹۵: ۶۱). «منبع اصلی و مهم عزت نفس در درون ماست. مهم کاری است که ما می‌کنیم نه اینکه دیگران در مورد ما چه می‌کنند. وقتی به عوامل بیرون از خود نگاه می‌کنیم و از آنها عزت نفس می‌طلبیم گرفتار تراژدی می‌شویم» (براندن، ۱۳۹۶: ۷۷). معصومه دچار افسردگی شده است اما منشا آن را نمی‌داند «واقعیت این بود که من نمی‌دانستم این افسردگی عمیق از کجا ناشی می‌شود» (همان: ۱۵۹). به اعتقاد آدلر «وقتی فردی نتواند برای شکست یا محرومیتی که متحمل شده است خود را دلداری بدهد، انفعال افسردگی اتفاق می‌افتد و افسردگی همراه با دیگر انفعالات، احساس نارضایتی یا ضعف را جبران می‌کند و هدف آن دستیابی به موقعیت بهتر است» (آدلر، ۱۳۷۹: ۱۸۶).

احساس نابسندگی، احساس کافی نبودن، احساس گناه و شرم و به عبارتی احساس حقارت، فقدان خودباوری و خود پذیری، بی اعتمادی به خویشتن و دوست نداشتن خود مهم‌ترین عوارض نبود اعتماد به نفس است که به عنوان تنه درخت سبک زندگی در زندگی معصومه به منتهی ظهور رسیده است.

«منظور از عزت نفس که چیزی به مراتب از خود ارزشمندی است. عزت نفس، اعتماد به توانایی خود در اندیشیدن است، اعتماد به توانایی خود به کنار آمدن با چالش‌های اولیه زندگی است. اعتماد به حق خود برای موفق و شاد بودن است، احساس ارزشمند بودن،

شایسته بودن است، داشتن حق ابراز نیازها و خواسته‌هاست، ابراز میل رسیدن به ارزش‌ها و برخوردار شدن از ثمرات تلاش‌های خویش است» (برانندن، ۱۳۹۶: ۲۴). معصومه که از عزت نفس کافی برخوردار نیست، با وارد شدن ضربه روحی و روانی توان مقاومت در مقابل چالش‌ها را ندارد، تا جایی که حتی به خود کشی هم فکر می‌کند «تیغ را برداشتم و روی مچ دستم گذاشتم، خیلی تیز بود باید فشار می‌دادم، گفتم یک، دو، سه و تیغ را فشار دادم ... خون سرازیر شد، مدت بیشتری طول می‌کشید ولی بالاخره تمام خون بدنم خارج می‌شد و می‌مردم» (صنّعی، ۱۳۹۵: ۱۰۹). برای زنی که به اوج انکار رسیده، فقط یک مفر وجود دارد و آن نیز خودکشی است... اقدام به خودکشی در میان زنان رایج است شاید علتش این است که آنها بیشتر با توسل به نمایش، خود را ارضا می‌کنند. اغلب اوقات آنان بیشتر از مردان ادای خودکشی را در می‌آورند ولی کمتر خواهان خودکشی هستند (دوبووار، ۱۳۸۵: ۵۱۹). در حقیقت ضربه و فشار روحی توان مقاومت را از معصومه سلب کرده است و این احساس حقارت که تبدیل به عقده حقارت شده است باعث عدم انسجام شخصیت در او شده است که در نهایت به ضعف در روان معصومه منجر شده است. معصومه بعد از ازدواج با حمید نیز احساس محرومیت و نقص می‌کند زیرا احترام لازم و پذیرشی که از طرف حمید احتیاج دارد، به دست نمی‌آورد. از این رو، احساس بی‌لیاقتی و خجالت که از خود کم بینی او سرچشمه می‌گیرد؛ در پذیرش خود او را دچار مشکل می‌کند، مدام از حمید سوال می‌کند «دیگه از داشتن زنی مثل من شرمند نیستی؟» (صنّعی، ۱۳۹۵: ۲۷۲). نوروود در کتاب زنان شیفته عواملی که باعث شده است زنان گرفتار مهر بی تناسب بشوند آورده است، از جمله «بزرگ شدن در خانواده ناسالم، وحشت ترک شدن و تنها ماندن؛ اندک بودن حرمت نفس، در روابط بیش از ۵۰ درصد مسئولیت، احساس گناه و سرزنش را متوجه خود کردن، معتاد به تالم احساسی، توجه به نیازهای دیگران...» (نوروود، ۱۳۹۵: ۱۴). معصومه گرفتار مهر بی تناسب شده است در حالی که به گفته خودش سر سوزنی عشق از حمید دریافت نمی‌کند «چقدر تنهام و احتیاج به محبت دارم. آخ که اگه فقط یک سر سوزن عشق تو این خونه بود (صنّعی، ۱۳۹۵: ۱۸۶). اما تراژدی قضیه این است که در بی‌توجهی حمید خودش را مقصر می‌داند «تقصیر منست که حمید رغبتی به خانه ندارد» محبت به قدری برای او مهم شده است که می‌خواهد به هر طریقی توجه حمید را به خود جلب کند «لباس‌های خوش رنگ و یقه بازی را که تازه دوخته بودم می‌پوشیدم تا نگاه‌های تحسین آمیز حمید را متوجه خود کنم، چقدر به محبت و توجه او نیاز داشتم» (همان: ۲۲۱). عشقی که با تالم همراه باشد، عشق ناسالم است. وقتی از بدخلقی‌ها، بی‌تفاوتی‌ها و از تحقیر کردن‌ها، بی‌تفاوت گذشت؛ فرد گرفتار

عشق بی تناسب شده است.» (نورود: ۱۳۹۵: ۱۴).

معصومه به علت تضاد و تعارض درونی تصمیم‌گیری در مورد مسائل مربوط به خود را به صورت مستقل ندارد که این اصل، از احساس عدم کفایت او نشات می‌گیرد، به خاطر عدم رشد روانی و بلوغ فکری، تصور غیر واقعی از خود و توان خود دارد، که این امر در دنیای بیرونی نیز او را به بی‌کفایتی سوق می‌دهد. «زن، حتی در عالم تفکر هم بر واقعیتی که احاطه‌اش کرده تسلطی ندارد قدرت تصمیم‌گیری از او سلب می‌شود.» (دوبووار، ۱۳۸۵: ۵۰۵). معصومه در طول دوران زندگی، مقهور تصمیم‌گیری مردان شده است که این امر برایش اتفاقات ناگواری به وجود آورده است، در کودکی و نوجوانی برادران؛ بعد از ازدواج حمید شوهرش؛ و بعد از مرگ حمید پسرانش برای او تصمیم می‌گیرند «زن‌ها بر دنیای مردانه تسلط ندارند، زیرا تجربه‌شان به آنها نمی‌آموزد که منطق و دیالکتیک را به کار گیرند. منطقه‌ای از تجربه انسانی وجود دارد که مرد، مصمم راه ندیده گرفتن زن را بر می‌گزیند، زیرا در کار اندیشیدن، زن ناموفق می‌ماند» (همان: ۵۲۲). معصومه با تسلیم شدن در فضایی که مردان حاکمیت می‌کنند، در تعیین سرنوشت خود دخالت نمی‌کند و درحقیقت اصل مفروضه «آزادی» را که آدلر شنید به آن پایبند است، در خود غیر فعال می‌کند. به باور آدلر «ما انسان را به گونه‌ای در نظر می‌گیریم که گویی هیچ چیز در زندگی او به شکل علی معین نمی‌شود و هر پدیده‌ای می‌تواند متفاوت باشد. ما در روان‌شناسی نمی‌توانیم از علیت یا جبرگرایی صحبت کنیم» (آدلر، ۱۳۶۱: ۹۱). آدلر با رد مفهوم تعیین‌کننده‌های عینی در روان‌شناسی، اعتقاد دارد که شخصیت هر کس تا حد زیادی آفریده خود اوست. تجسم مفروضه آزادی را در نظام آدلر، مفهوم خویشتن خلاق تشکیل می‌دهد. نیروهای خلاق فرد نقش فعالی در ساخت هدف خیالی برتر و سبک زندگی آتی او بازی می‌کنند (فیست و فیست، ۱۳۸۸: ۱۲۰).

معصومه با نقض تئوری آزادی آدلر، با پیروی از جبر حاکم، منفعلانه به زندگی ادامه می‌دهد و خود را جزیی از سهم مردان زندگی‌اش می‌کند «اغلب فکر می‌کنم واقعا سهم من از زندگی چی بود؟ آیا اصلا سهم مشخص و مستقلى داشتم؟ یا جزئی بودم از سهم مردان زندگیم که برای باورها، ایده‌ال‌ها، یا هدف‌هاشون، هر کدام به نوعی مرا به قربانگاه بردند، برای حفظ آبروی پدر و برادرانم من باید قربانی می‌شدم، بهای خواست‌ها و ایده‌ال‌های شوهرم، قهرمان بازی‌ها و وظایف میهنی پسرانم را من پرداختم. اصلا من کی بودم؟ همسر یک خرابکار، یک خائن وطن فروش؟ مادر یک منافق؟ زن یک قهرمان مبارزه در راه آزادی؟ یا مادر فداکار و از جان گذشته یک رزمنده آزاد؟ چند بار من در زندگی به اوج بردند و بعد با سر به زمین زدند در صورتی که هیچ کدوم حق من نبود، منو نه به

دلیل شایستگی‌ها و توانایی‌های خودم بالا بردند و نه سقوط‌هام محصول اشتباهات خودم بود. انگار هرگز وجود نداشتم» (صنیعی، ۱۳۹۵: ۵۲۵). بر اساس نظریه آدلر «افراد قربانی مسائل زیستی یا شرایط محیطی نیستند بلکه قدرت انتخاب و تغییر اهداف و رفتارهای خود را دارند» (سلیگمن و همکاران، ۱۳۹۵: ۱۲۶).

یکی دیگر از تئوری آدلر مفروضه تغییرناپذیری است «بازتاب کلیدی تغییر ناپذیری در روان‌شناسی فردی را می‌توان در مفهوم سبک زندگی آدلر جستجو کرد. زیرا سبک زندگی ریشه در احساس حقارت اولیه و جبران آن دارد و تنها حول و حوش پنج سالگی تبلور می‌یابد و پس از آن تمام جنبه‌های رفتار یک فرد را تحت تأثیر خود قرار می‌دهد. انسان‌ها مابقی عمر خود را در تلاش برای برتری جویی گذرانده و همیشه در جستجوی دست یافتن به هدف‌هایی هستند که طی سال‌های اولیه کودکی آن را برای خود به وجود آورده‌اند. با آن که سبک زندگی در دوره‌های گوناگون خود را به شیوه‌های متفاوتی آشکار می‌سازد اما اساسا در سرتاسر زندگی تغییر نمی‌کند. به نظر می‌رسد پابندی آدلر به مفروضه تغییر ناپذیری کاملاً شدید است» (هجل و زیگلر، ۱۳۷۹: ۱۲۲). معصومه خود را قربانی تصور می‌کند «کی برای خودم زندگی کردم؟ کی برای خودم کار کردم؟ کی حق انتخاب و تصمیم‌گیری داشتم؟ کی از من پرسیدند تو چه می‌خوای» (صنیعی، ۱۳۹۵: ۵۲۵).

از دیگر مفروضه‌های آدلر در شکل‌گیری سبک زندگی، درون‌کنشی است، یکی از اصول اساسی روان‌شناسی فردی این است که به زندگی انسان به عنوان تلاشی پویا برای کمال نظر می‌کند. این اصل به روشنی پابندی کلی آدلر را به مفروضه درون‌کنشی بازگو می‌کند. در نظریه آدلر محل علیت رفتار همیشه در درون فرد پیدا می‌شود. به ویژه در تلاش مبرم، آینده‌مدار و تماماً معطوف به برتری جویی یا کمال است. در حقیقت آدلر تنها یک نیروی درون‌کنش و پویا را زیربنای تمام فعالیت‌های انسانی می‌داند و آن جستجو برای برتری جویی و کمال است. بنابراین در روان‌شناسی آدلر، انسان به دور از واکنش صرفی که به محرک بیرونی نشان می‌دهد، تنها براساس تلاش خود ایجاد می‌کند و آینده‌مدار ترسیم می‌شود (هجل و زیگلر، ۱۳۷۹: ۱۲۳). ما در شخصیت معصومه با فردی کنش‌گر روبه‌رو نیستیم بلکه او همواره رفتار واکنشی از خود بروز می‌دهد که این رفتار واکنشی باعث می‌شود همواره تابع تصمیم‌گیری‌های دیگران باشد و استقلال فکری از او سلب شود.

بدون شک خانواده نهادی اجتماعی است. اگر نهاد را به منزله نظامی از نقش‌های اجتماعی و هنجارهای سازمان یافته تعریف کنیم در آن صورت هر نهادی بر محور

برآورده کردن نیازی می‌باشد. خانواده محل تجلی ارزش‌هاست. اما خانه‌ای که معصومه در آن زندگی می‌کند جولانگاه ارزش‌های متضاد و رفتارهای تعارض آمیز فراوانی است. خشونت‌های لفظی، بی‌احترامی، تخریب و ضربه زدن از طرف مردان شاهد هستیم؛ معصومه در اثر این عوامل نه تنها از هویت مستقل و شخصیت انسانی تهی و بی بهره است بلکه جلوه‌های تحقیر و نابرابری در او موج می‌زند. در حقیقت معصومه گرفتار ستم جنسیتی، خشونت، نابرابری، سرکوب و حقارت است و در نقش قربانی و زن فداکار مطرح شده است. اما زمانی بی‌ارزش بودن دختر در خانواده معصومه به صورت برجسته به تصویر کشیده شده است که وقتی زری خواهر معصومه بیمار می‌شود صرفاً به‌خاطر اینکه دختر است در مداوای او کوتاهی می‌کنند و او زمانی که جان می‌دهد به دکتر می‌رسانند «دکتر با انزجار و نفرت با عصبانیت رو به آقاچون کرد و گفت: این بچه اقله سه روزه جون می‌کنه حالا دکتر خبر می‌کنید؟ اگه به جای این طفل معصوم یکی از پسران بود همی کارو می‌کردی؟» (صنیعی، ۱۳۹۵: ۱۰۰) و این قانون نانوشته خانواده او بود «ننه ام حق داشت دختر به ما نیومده» (همان: ۷۳). «دختر فایده نداره، مال مردمه» (همان: ۱۵) صنیعی نسل شخصیت‌ها را بین ۱۳۱۵ تا ۱۳۳۰ در نظر گرفته است (علیخانی، ۱۳۸۹: ۹۳) نسلی که زن ایرانی عملاً وجود خارجی نداشته است و اگر وجود داشته، وجودی مخفی، مرموز، عقب نگهداشته شده و مرد زده بوده است. باورهای اشتباه مردان زندگی‌اش، او را تنها به عنوان یک انسان درجه دومی معرفی می‌کند.

۲-۳- سلطه جویی

در ترسیم درخت سبک زندگی، نقش جنسیتی و وضعیت سنتی خانواده و نگرش افراطی والدین نسبت به پسران و لوس و نازپروده کردن آنها را می‌توان به عنوان ریشه‌های این درخت تلقی کرد که در دوران کودکی که سال‌های تکوینی‌شان است، بنا کرده‌اند. ماهیت زندگی آنها در تعامل با والدین مخصوصاً مادر، به صورت ناسالم رشد کرده است و آنها را به تیپ شخصیتی سلطه جو تبدیل کرده است. محمود و احمد برادران معصومه تیپ سلطه‌جو دارند. به اعتقاد آدلر تیپ سلطه‌پذیر است که با اطاعت بی‌جا شخصیت سلطه جو را تقویت می‌کند. به نظر آدلر احساس حقارت یا به تعبیر دیگر چنین عقده یا گرهی بر حسب موارد گوناگون سرچشمه‌ی رفتارها و کردارهای متعدد و متنوعی است «این رفتارها را می‌توان از تسلیم تا شورش از کم‌رویی و پس رفتن تا استبداد و استیلا، از شرارت تا اطاعت و بندگی بی‌حد و حصر، از رخوت و عدم اراده تا اراده‌ی آهنین و خلل ناپذیر و کلیه درجات بین این قطب‌ها طبقه بندی کرد... مکانیزمی که کودک یا نوجوان یا به طور کلی یک فرد آدمی به کار می‌اندازد تا علیه کهنتری خود مبارزه کند همواره

بر یک اصل متکی است و آن اصل جبران یا تلافی است. جبران یا تلافی به منزله از بین رفتن نارسایی نیست بلکه پارسنگ یا وزنه‌ای است که در کفه مخالف گذاشته می‌شود تا فرد خود را باز یابد.» (منصور، ۱۳۹۵: ۹).



(۱) ترسیم درخت سبک زندگی آدلری بر اساس شخصیت معصومه

در رمان سهم من احمد برادر معصومه، نقش بسیار مهمی در به وجود آوردن مشکلات روحی برای معصومه دارد. سلطه جویی یک الگوی نسبتاً پایدار در بین پسران خانواده است و احمد نیز از همان ابتدا میل به خشم و خشونت وافری نسبت به معصومه دارد. اما آنچه در رفتار احمد نسبت به معصومه مشهود است خشم و غیظ غیر قابل کنترل اوست که همیشه مترصد ضربه زدن به خواهرش است چه جسمی و چه روحی. این خشونت را که در اصل از حقارت وی نشات می‌گیرد معمولاً به صورت تعکیس مثبت بروز می‌دهد.

«تعکس احساس حقارت به دو صورت انجام می‌گیرد. یکی این که شخص دیگران را تحقیر می‌کند؛ دیگر این که احساس می‌کند که دیگرانند که وی را تحقیر می‌کنند نه خودش. معمولاً این هر دو صورت توأماً وجود دارد. هر قدر تمایلات پرخاشگرانه و میل غلبه و تسلط بر دیگران در شخص عصبی شدیدتر باشد، بیش‌تر می‌کوشد تا دیگران را تحقیر نماید» (هورنای، ۱۳۸۶: ۱۰۰).

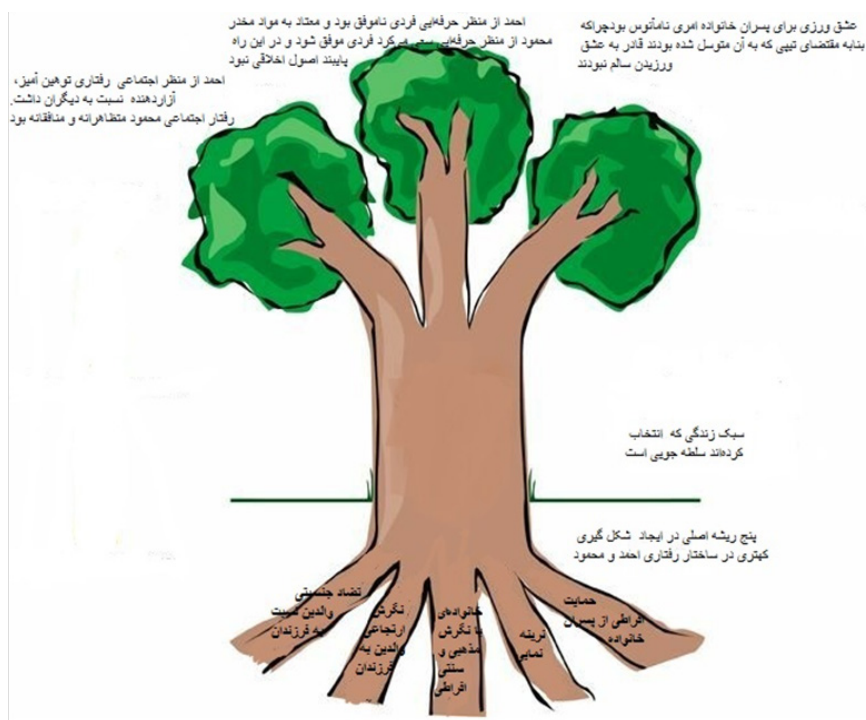
رفتار احمد نسبت به معصومه صریحاً متفرعانه، بی‌ادبانه، آزاردهنده و توهین آمیز است که بعضاً حتی فرصت سخن گفتن را به خواهرش نمی‌دهد و با تحقیر با او برخورد می‌کند «خفه شو، و اگر نه، همچی می‌زنم توی دهنه که دندونات بریزه، می‌بینی خانم جون چقدر پررو شده!» (صنیعی، ۱۳۹۵: ۵۴). احمد پسر شرور خانواده است و خصومت و میل انتقام در او کاملاً مشهود است. او خود پنهانی با زن همسایه رابطه دارد و فرد دائم الخمری است و به گفته معصومه چندین بار به اتهام چاقو کشی به کلانتری برده‌اند. احمد که دچار تعارض درونی شدیدی شده است برای کرخ کردن این تعارض درونی‌اش بیش از پیش به اعتیاد روی می‌آورد و در نتیجه با رفتارهای هنجارشکن خود از طرف پدر خانواده طرد می‌شود «در این میان احمد کاملاً از دور خارج شده بود، هیچ کس دوست نداشت در مورد او حرف بزند و همه سعی می‌کردند حتی الامکان نامش را بر زبان هم نیاورند، مدت‌ها بود که آقاجون او را رسماً از خانه بیرون کرده بود... سرعت سقوط احمد به حدی بود که همه از او قطع امید کرده بودند» (همان: ۲۸۰).

احمد به قدری برای تهیه مواد تنگدست شده بود که هر کاری می‌کند در یکی از این بحران‌ها و بی پولی به منزل پدرش می‌رود، فرش را جمع می‌کند تا ببرد و بفروشد، اما پدرش با او گلاویز می‌شود «این عصبانیت خارج از توان قلب فرسوده او بود حمله سختی به او دست می‌دهد و بعد از چند روز در بیمارستان جان به جان آفرین تسلیم کرد.» (همان: ۲۸۱) هنوز سه ماه از فوت پدرش نگذشته بود که احمد هم با همان فلاکتی که پروین خانم می‌گفت به دیار حق شتافت، جنازه او را رفتگری در یکی از خیابان‌های پایین شهر یافته بود، علی را برای شناسایی جسد بردند، ختمی برگزار نشد و جز خانم جون که از غصه تا شده بود کسی نگریست، معصومه در خاتمه می‌گوید: «هر چه سعی کردم خاطره خوبی از او به یاد آورم، نشد.» (همان: ۲۸۲)

محمود، دیگر برادر معصومه که در یک خانواده سنتی و مذهبی رشد یافته است همواره سعی می‌کند تا خود را در زمینه‌های معنوی برجسته نشان دهد و در کارش نظم خاصی برقرار کند. طوری که، توانسته است برتر بودن خود را نسبت به برادر دیگرش به نحو احسن نشان دهد «داداش احمد همیشه توی خیابونا پرسه می‌زد، مثل داداش محمود

نبود، آقاجون می گفت: اصلاً مغازه آقا مظفر را محمود می چرخونه. با این که همش دو سال از احمد بزرگتر بود. خیلی با خدا بود، نماز روزه‌اش ترک نمی شد، همه فکر می کردن ده سال از احمد بزرگتره» (همان: ۱۵).

آنچه در رفتار محمود حائز اهمیت است مذهبی بودن افراطی اوست و این رفتار در خانواده سنتی او که با مذهب اجین شده است، برایش محیطی مطلوب را به ارمغان می آورد، لذا در این محیط توانسته است در تیرس توجه خانواده قرار گیرد. مخصوصاً زمانی که با رفتارهای غیر هنجار برادرش مقایسه می شود. محمود کسی است که برای جبران احساس حقارت و بی ارزشی خود به تاکتیک پرستی‌طلبی یا حیثیت طلبی متوسل می گردد سخت محتاج تحسین و تمجید و جلب توجه دیگران است و مدام کارهایی انجام می دهد که تحسین و احترام دیگران را برانگیزد. او با نقاب مذهبی بودن توانسته است وجهه و اعتباری در خانواده به دست آورد. در حقیقت نمایش مذهبی بودن را برای منافع بیرونی و جایگاه اجتماعی خود بر می گیرند.



۲) ترسیم درخت زندگی آدلری بر اساس شخصیت احمد و محمود

۲-۴- تیپ اجتنابی

نویسنده تصویری جامعی از دوران کودکی حمید برای مخاطب ترسیم نکرده است؛ او را فردی روشنفکر با رویکرد سیاسی معرفی می‌کند که روشنفکر برای جامعه است نه خانواده‌اش، به آزادی زنان معتقد است وقتی نوبت زن خودش می‌رسد در عمل کاری نمی‌کند، از مسئولیت در مورد همسرش گریزان است و این رفتار خود را خیلی راحت توجیه می‌کند، من هدف والاتری دارم از این که بیایم دنبال زن و بچه‌ام بدم. من باید جهان را نجات دهم! جامعه‌ام را نجات دهم! خانواده‌ی من فدای قشر زحمت‌کش جامعه! (علیخانی، ۱۳۸۹: ۹۷).

به اعتقاد آدلر انزوا طلبی از تکبر و احساس برتری به وجود می‌آید. این گونه افراد نه علاقه اجتماعی و نه فعالیت کافی برای سهیم شدن در زندگی به هر نوعی که باشد، ندارند. ترس از شکست خوردن در آنها بیش از میل به پیروزی است و زندگی آنها را می‌توان بارفتارهای بیهوده اجتماعی برای فرار از وظایف آن مشخص کرد. به عبارت دیگر، هدف این افراد دوری گزیدن از تمام مشکلات زندگی است و به همین جهت از هر نوع احتمال شکست اجتناب می‌کنند (هجل و زیگلر، ۱۳۷۹: ۱۰۸).

حمید شوهر معصومه از همان روز اول ازدواج، از مسئولیت پذیری خود به عنوان مرد خانه شانه خالی می‌کند و ازدواج را برای خود نوعی قید و بند می‌داند که مانع استقلال او شده است، حتی زمانی که فرزندان او به دنیا آمدند از هیچ گونه مسئولیتی نسبت به آنها برخوردار نیست «با وجود نگهداری از بچه‌ها با نیازهای مختلف و هر دو زبان نفهم، می‌دانستم که نباید هیچ امیدی به حمید داشته باشم، او بهانه‌ای را که چندین سال دنبالش می‌گشت یافته بود با گناهکار خواندن من، خود را آسوده کرد و ته مانده مسئولیت‌هایش را هم به گردن من انداخت» (صنیعی، ۱۳۹۵: ۱۸۴). به اعتقاد آدلر، در تمام مکانیسم‌های انزوا طلبی، با نوعی گرایش جاه طلبی و تکبر رو به رو می‌شویم. این افراد تلاش دارند تا با متمایز کردن خود از قوانین زندگی، برتری خود را نشان دهند. البته تنها چیزی که دست می‌یابند یک افتخار خیالی است. «یک دشمنی خصمانه در نگرش به ظاهر غیر مغرضانه این افراد تبعیدی مشهود است. تخاصم آنها، تکبر آنها و عقیده آنها مبنی بر اینکه از دیگران بهتر و شریف‌تر هستند، وجود دارد. این افراد سعی می‌کنند به بهای ناامن کردن محیط برای دیگران، خود به حس استقلال و برتری برسند. انزوا طلبی یعنی سرنوشت غمبار و دنیای کوچکی که فرد دارد» (آدلر، ۱۳۷۹: ۱۶۲). «می‌دونی چرا نمی‌خواستم زن بگیرم؟ چوم آدم متاهل زندگیش مال خودش نیست، دست و پاش بسته می‌شه، گرفتار می‌شه...، بله نمی‌خواستم گرفتار بشم، چون این خاصیت تفکیک ناپذیر

ازدواج‌های سنتی است، حالا اگر دوست و هم مرام و هم عقیده بودیم، چیز دیگری بود» (صنیعی، ۱۳۹۵: ۱۲۹).

«تعامل میان تکالیف سه گانه زندگی می‌تواند چرخه‌ای متناقض پیدا کند. ممکن است از یک تکلیف علیه دو تکلیف دیگر استفاده شود. فرد می‌تواند آن‌چنان گرفتار عشق شود که ذهن و وقت آزاد برای کار نداشته باشد. یعنی از عشق علیه دیگر مسائل زندگی سوءاستفاده کند. یا ممکن است به منظور اجتناب از هر گونه رابطه یا تماس اجتماعی، منحصرًا به کارش علاقمند باشد» (درایکورس، ۱۳۹۸: ۸۰). حمید به عنوان کسی که در زندگی به انزوا روی آورده است با غیبت‌های طولانی تنهایی را برای معصومه به ارمغان می‌آورد در حقیقت حمید با سلب مسئولیت خود در قبال همسر و فرزندانش و ناامن کردن محیط خانواده از میان سه تکلیف آدلر به مقوله‌های عشق و گرایش به هم نوع، خودخواهانه رفتار می‌کند و آنها را نادیده می‌گیرد و رفتارش را این‌گونه توجیه می‌کند؛ من هدف والاتری دارم از اینکه بیایم دنبال زن و بچه‌ام بدوم. من جهان را باید نجات دهم! جامعه‌ام را نجات بدهم! خانواده من فدای قشر زحمتکش جامعه!

۳- نتیجه‌گیری

یکی از بنیادی‌ترین نظریه آدلر سبک زندگی است. آدلر معتقد است سبک زندگی از نگرش‌ها و رفتارهایی که نسبت به سه وظیفه عمده زندگی یعنی کار، دوستی، عشق و ازدواج است؛ به بهترین شکل نمایان می‌شود. آدلر چهارنوع نگرش را مشخص می‌کند، ریاستی، گرفتگی، اجتنابی و نوع مفید اجتماعی. آدلر نقش محیط خانواده را در به وجود آمدن سبک زندگی اصلی مهم معرفی می‌کند. در رمان سهم من صنیعی با به تصویر کشیدن خانواده سنتی، که حمایت افراطی نسبت به پسران خانواده دارند، نقش اصلی و پیش برنده روایت را زنی معرفی می‌کند که در این خانواده که از چارچوب خانواده سالم و متعادل تشکیل نشده، رشد کرده است، در این راستا دختر خانواده همواره مورد تحقیر و توهین قرار می‌گیرد و پسران خانواده توجه بیش از اندازه و افراطی دریافت می‌کنند، که این امر بر اساس نظریه آدلر به عقده حقارت در هر دو طیف منتهی می‌شود. نگرش پسران خانواده نسبت به دیگران کاملاً مستبدانه است و نگرش دختر خانواده نسبت به دیگران به حال تسلیم و مطاع بودن منجر شده است که در پذیرش خود او را دچار مشکل کرده است. آدلر، تشکیل کامل ساختار سبک زندگی را منوط به سه تکلیف اصلی یعنی عشق، کار و دوستی می‌داند. شخصیت‌های داستان دچار عقده حقارت شده‌اند؛ در این راستا معصومه در عشق، فردی شکست خورده است، فردی جبرگرا که به این باور رسیده

است که هیچ دخالتی در تعیین سرنوشت خود ندارد و تبدیل به فردی منفعل و واکنشی شده است. در پذیرش خود مشکل دارد و مطمئناً در ایجاد رابطه با دیگران نیز با مشکل مواجه می‌شود. سبک زندگی در معصومه به شکل سلطه‌پذیری تکمیل می‌شود. پسران خانواده نیز در ایجاد ارتباط با دیگران فردی موفق نیستند، احمد در کار خودش شکست خورده است، رابطه عاشقانه‌ی سالمی ندارد محمود نیز فرد خودخواه و نان به نرخ روز خور است، این عوامل باعث شده تا آنها به به شکل تیپ سلطه‌جویی به تصویر کشیده شوند که تکبر، حسادت و مذهب افراطی از مشخصه‌های آنان است. حمید شوهر معصومه، به عنوان کسی که در زندگی به انزوا روی آورده است، با غیبت‌های طولانی تنهایی را برای معصومه به ارمغان آورده است در حقیقت حمید با سلب مسئولیت خود در قبال همسر و فرزندانش و نا امن کردن محیط خانواده از میان سه تکلیف آدلر به مقوله‌های عشق و گرایش به هم نوع، خودخواهانه رفتار کرده است. در مقوله عشق ناموفق است، در ارتباط و حس مسئولیت‌پذیری با خانواده ضعیف عمل می‌کند، حمید، با تیپ اجتنابی یا منزوی در داستان ظاهر شده است.

منابع

- ۱- آدلر، آلفرد. (۱۳۶۱). **مفهوم زندگی را دریابید**؛ ترجمه ناهید فخرائی، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- ۲- _____ . (۱۳۷۹). **شناخت طبیعت انسان**؛ مترجم طاهره جواهرساز، تهران: انتشارات رشد.
- ۳- _____ . (۱۳۷۸). **نظریات کاربردی تربیت کودکان**؛ ترجمه محمد حسین سروری، چاپ اول، تهران: انتشارات سازمان انجمن اولیا و مربیان.
- ۴- براندن، ناتانیل. (۱۳۹۶). **روان‌شناسی عزت نفس**؛ مترجم مهدی قراچه داغی؛ تهران: نشر نخستین.
- ۵- خوروش، مهدی. (۱۳۹۴). **روان‌شناسی شخصیت**؛ چاپ اول، اصفهان: سنا.
- ۶- درایکوس، رودولف. (۱۳۸۹). **روابط دموکراتیک و احترام متقابل**؛ ترجمه حمید علیزاده، تهران: دانژه.
- ۷- دوبووار، سیمون. (۱۳۸۵). **جنس دوم**؛ مترجم قاسم صنوبری، تهران: انتشارات توس.
- ۸- راتنر، جوزف. (۱۳۹۰). **روان‌شناسی فردی**؛ مترجم حسن زمانی شرفشاهی، چاپ اول، تهران: پیک بهار.

- ۹- زرین کوب، عبدالحسین. (۱۳۶۱). **آشنایی با نقد ادبی**؛ چاپ سوم، تهران: انتشارات امیرکبیر.
- ۱۰- شمیسا، سیروس. (۱۳۷۸). **نقد ادبی**؛ تهران: نشر میترا.
- ۱۱- صنعتی محمد، ساموئل بکت. (۱۳۸۲). **تحلیل روان شناختی در هنر و ادبیات**، مجموعه مقالات محمد صنعتی و جنب و جوش‌های ایستا اثر ساموئل بکت؛ چاپ دوم، تهران: نشر مرکز.
- ۱۲- صنیعی، پرینوش. (۱۳۹۵). **سهم من**؛ چاپ سی پنجم، تهران: روزبهان.
- ۱۳- علیخانی، یوسف. (۱۳۸۹). **معجون عشق**؛ تهران: نشر آموت.
- ۱۴- علیزاده، حمید. (۱۳۹۶). **آلفرد آدلر**، پیشگام روانکاوی جامعه نگر؛ چاپ دوم، تهران: ناشر دانه.
- ۱۵- _____ . (۱۳۹۶). **آلفرد آدلر**، گستره‌ی نظریه شخصیت و روان درمانی؛ تهران: ناشر دانه.
- ۱۶- _____ . (۱۳۸۹). **رودولف درایکوس**؛ چاپ اول، تهران: نشر دانه.
- ۱۷- فرگوسن، ایوا درایکورس. (۱۳۹۵). **مقدمات روان شناسی آدلر**؛ مترجم سهیلا خداوردیان، تهران: انتشارات آینده.
- ۱۸- فوروارد، سوزان. (۱۳۹۸). **والدین سمی**؛ مترجم مینا فتحی، چاپ نهم، تهران: انتشارات درسا.
- ۱۹- فیست.جس، فیست و گریگوری جی. (۱۳۸۸). **نظریه‌های شخصیت**؛ مترجم یحیی سید محمدی، تهران: نشر روان.
- ۲۰- کاویانی، محمد. (۱۳۹۷). **سبک زندگی اسلامی و ابزار سنجش**؛ قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
- ۲۱- کری، جرال. (۱۳۸۵). **نظریه و کاربرست مشاوره و روان درمانی**؛ ترجمه یحیی سید محمدی، چاپ هفتم، تهران: نشر ارسباران.
- ۲۲- منصور، محمود. (۱۳۹۵). **احساس کهنتری به انضمام بررسی‌های بالینی آدلر**؛ چاپ اول، تهران: موسسه انتشارات.
- ۲۳- منوچهریان، پرویز. (۱۳۶۸). **عقده حقارت**؛ چاپ اول، تهران: انتشارات گوتنبرگ.
- ۲۴- هجل. ای لاری، زیگلر. دانیل جی. (۱۳۷۹). **نظریه‌های شخصیت**؛ مترجم علی عسگری، ناشر دانشگاه آزاد اسلامی واحد ساوه.
- ۲۵- هورنای، کارن. (۱۳۹۶). **تضادهای درونی ما**؛ مترجم محمد جعفر مصفا، تهران:

انتشارات بهجت.

۲۶- یآوری، حورا. (۱۳۸۶). **روانکاوی و ادبیات؛ چاپ دوم، تهران: نشر سخن.**